

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Place of the Principle of Validity in Unilateral Legal Acts

Amin Emari Allahyari¹, Mansour Amirzadeh Jirkoli^{*2}, Seyyed Mohsen Jalali Shahri²

1. Department of Jurisprudence and Private Law, ToH.C, Islamic Azad University, Torbat Heydariyeh, Iran .

2. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, ToH.C., Islamic Azad University, Torbat-e Heydariyeh, Iran.

* Corresponding Author's Email: ma.amirzadehj@iau.ac.ir

ABSTRACT

Unlike contracts, which are bilateral legal acts, unilateral legal acts (īqā'āt) are performed by a single party. However, if there is doubt about the validity of a unilateral act, can the principle of validity (aṣl al-ṣiḥḥah) be invoked? Does the principle of validity apply to all types of unilateral acts? In response to this question, the researcher—based on library sources and through a descriptive–analytical method—briefly explains unilateral acts and identifies specific instances where the principle may apply. Doubt regarding the validity of a legal act provides a basis for invoking the principle of validity; nevertheless, this principle cannot be universally and unconditionally applied to every legal act. Additionally, legal acts are categorized based on the involvement of parties into contracts ('uqūd) and unilateral acts (īqā'āt). In contracts, due to the bilateral nature, the likelihood of doubt is generally lower.

Keywords: *contracts, unilateral acts, principle of validity, divorce, testamentary disposition, discharge of obligation, covenant.*

How to cite: Emari Allahyari, A., Amirzadeh Jirkoli, M., & Jalali Shahri, S. M. (2025). Place of the Principle of Validity in Unilateral Legal Acts. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 3(3), 1-13.



تاریخ ارسال: ۲۰ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۲ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۲۸ آبان ۱۴۰۴

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

محل جریان اصل صحت در ایقاعات

امین عماری الهیاری^۱، منصور امیرزاده جیرکلی^{۲*}، سیدمحسن جلالی شهری^۲

۱. گروه فقه و حقوق خصوصی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران.

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: ma.amirzadehj@iau.ac.ir

چکیده

برخلاف ایقاعات که یک عمل یکطرفه می‌باشند. با این حال، چنانچه در ایقاعات شک در صحت آن صورت پذیرد، آیا می‌توان از اصل صحت مدد گرفت؟ آیا اصل صحت در تمام مصادیق ایقاعات جریان دارد؟ در پاسخ به این سوال، پژوهشگر با توجه به منابع مکتوب کتابخان‌های و با روش توصیفی - تحلیلی - در ضمن شرح مختصری از ایقاعات - به بیان مصادیقی که محل اجرای این اصل هستند، می‌پردازد. تردید در صحت یک عمل حقوقی سبب می‌گردد تا از اصل صحت استفاده شود؛ اما این اصل را نمی‌توان همیشه و در هر عمل حقوقی بکار برد، علاوه بر اینکه اعمال حقوقی با توجه به طرفین، به عقود و ایقاعات تقسیم می‌گردد؛ که در عقود با توجه به دوطرفه بودن، احتمال تردید کمتر می‌باشد.

کلیدواژگان: عقود، ایقاعات، اصل صحت، طلاق، وصیت عهلی، ابراء، عهد

مقدمه

اصل صحت یکی از اصول فقهی و حقوقی است که به موجب آن، هرگاه در صحت یک عمل حقوقی تردید وجود داشته باشد، اصل بر صحت آن قرار داده می‌شود مگر اینکه دلیل معتبری بر فساد آن وجود داشته باشد. این اصل در علم فقه و حقوق برای تثبیت معاملات و جلوگیری از بطلان غیرضروری اعمال حقوقی به کار می‌رود.

ایقاع یک عمل حقوقی یک‌جانبه است که صرفاً با اراده یک شخص تحقق می‌یابد، برخلاف عقد که به توافق دو طرف نیاز دارد.

مسئله‌ای که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، این است که آیا اصل صحت در ایقاعات همانند عقود جاری می‌شود یا خیر؟ اگر جاری می‌شود، در چه شرایطی و با چه محدودیت‌هایی؟

می‌توان این موارد را دلایل اهمیت بحث شمرد:

- ایقاعات نقش مهمی در روابط حقوقی افراد دارند (مانند طلاق، ابراء، فسخ، رجوع و غیره).

- در حقوق برخی کشورها و در برخی نظرات فقهی، اصل صحت بیشتر به عقود اختصاص داده شده و درباره جریان آن در ایقاعات اختلاف نظر وجود دارد.

- بررسی مبانی فقهی و حقوقی برای تعیین میزان گستره اصل صحت در ایقاعات ضروری است.

پرسش‌هایی که در این رابطه مطرح می‌شوند عبارتند از:

- آیا اصل صحت در ایقاعات، همانند عقود، جاری است؟

- در صورت پذیرش جریان اصل صحت در ایقاعات، آیا استثنائاتی نیز برای آن قابل تصور است؟

- نظر فقها و حقوق‌دانان در این زمینه چیست؟

برخی از فقها معتقدند که اصل صحت در ایقاعات نیز همانند عقود جریان دارد، زیرا ایقاع نیز یک عمل حقوقی محسوب می‌شود. در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که چون ایقاع برخلاف عقد دارای

طرف مقابل نیست، باید در اجرای آن احتیاط بیشتری لحاظ شود و اصل صحت ممکن است به همان گستردگی که در عقود جریان دارد، در ایقاعات قابل اعمال نباشد بنابراین، تحقیق دقیق‌تر در این مسأله برای روشن‌شدن دیدگاه‌های و تعیین موضع صحیح ضروری است.

مفهوم شناسی

ایقاع و مقایسه آن با عقد

ایقاعات یا ایقاع صیغه یا قراردادی یکطرفه که فقط با الفاظ ایجاب حاصل می‌شود و احتیاجی به الفاظ قبول ندارد. برای تعریف ایقاع لازم است تا آن را در مقابل عقد قرار دهیم. لذا می‌توان اینگونه بیان نمود: ایقاعات جمع ایقاع، مقابل عقد و نوعی صیغه شرعی یکطرفه است؛ یعنی فقط با الفاظ ایجاب حاصل می‌شود و احتیاجی به الفاظ قبول ندارد (Najafi, 1983)؛ مثلاً در ابراء که از ایقاعات شمرده شده، اگر طلبکار از حق خودش نسبت به بدهکار گذشت کند، موجب برداشته شدن تعهدات و بدهی بدهکار می‌شود و به پذیرفتن بدهکار نیازی نیست؛ برخلاف عقد که قراردادی دوطرفه و نیازمند ایجاب و قبول طرفین است، بنا به گفته برخی فقها، ایقاع به معنای رفع و ازاله چیزی است؛ مثلاً در طلاق که نوعی ایقاع است، رابطه ازدواج قطع می‌شود و یا در «ابراء»، طلبکار از دین خودش صرف‌نظر کرده و بدهکار را آزاد از دین می‌کند (Khoei, 1998).

مهمترین وجه تمایز عقد و ایقاع درباره طرفین می‌باشد که در عقد دوطرفه و در ایقاع یکطرفه می‌باشد.

دو طرفه بودن عمل در عقد:

در عمل و یا توافق مورد نظر، کاری که قرار است، انجام گیرد، نیاز به ایجاب و قبول دارد. یعنی اراده و اختیار دو طرف باید در انجام آن دخیل باشد. این مورد را عقد گویند. برای توضیح و درک بهتر به مثالی که می‌زنیم توجه کنید: ازدواج کردن یکی از عقود می‌باشد. ازدواج برای ایجاد شدن به دو طرف یعنی مرد و زن احتیاج دارد.

اولی یعنی مرد ایجاب و درخواست را انشا می‌کند، دومی نیز قبول و تایید را انشا می‌کند؛ که در نتیجه عقد ازدواج میان این دو نفر برقرار می‌شود. البته عقد انواعی دارد، که در کنار آن‌ها وکالت پذیر نیز می‌باشند. یعنی دو طرف می‌توانند برای انجام امور عقد از طرف خود وکیل اخذ کنند، و آن‌ها را مامور انجام کارها کنند.

یک طرفه بودن ایقاع:

ایقاع متفاوت از عقد است، یعنی یک اختیار در موضوع مورد اختیار خود قادر به انجام آن عمل خواهد بود. برای درک بهتر مطلب به مثالی که می‌زنیم، توجه کنید: عمل طلاق یک ایقاع محسوب می‌شود. یعنی چونکه حق طلاق با مرد می‌باشد، البته مگر در مواردی که از او سلب اختیار شود؛ او یعنی مرد می‌تواند یک طرفه زن خود را طلاق دهد، و در نتیجه احتیاجی به قبول طرف مقابل یعنی زن نمی‌باشد. اما علما برای بیان تمایز عقد و ایقاع ملاک‌هایی را مدنظر دارند که در مصادیق گوناگون جلوه می‌نماید.

اصل صحت

اصل در لغت

اصل، در لغت به معنای اساس و بُن شیء است (Farahidi, 1989; Fayyumi, 1988) و در اصطلاح علم اصول در موارد متعددی کاربرد دارد؛ که عبارتند از:

- اصل به معنای قاعده (Shawkani, 1991)
- اصل به معنای استصحاب (Fayyumi, 1989)
- اصل به معنای امر راجح (Hakim, 1997)
- اصل به معنای غالب (Ala'i, 2004)
- اصل به معنای چیزی که بدان نیاز است (Razi, 1980)
- اصل به معنای پایه و اساس چیزی (Ibn Subki, 1984)
- اصل به معنای چیزی که به آن استناد می‌شود (Ibn Badran, 1981)

- اصل به معنای امر محقق و ثابت شده (Ibn Subki, 1984)

- اصل به معنای آنچه شرعا معتبر است (Husseini, 1996)

- موافقت با طبیعت اولیه اشیاء (انصاری، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۱۴)

در همه این موارد به نوعی، اساس و مبنای شیء لحاظ شده است (Hakim, 1997) به نظر می‌رسد بازگشت همه این معانی اصطلاحی به معنای لغوی است.

صحت در لغت

صَحَّت در لغت به معنای سلامتی و تندرستی (Ibn Manzur, 1983; Jawhari, 1989) اعتدال (Fayyumi, 1989) و تمامیت (Akhund Khorasani) است و در اصطلاح به تعبیر صاحب کفایة‌الاصول، معنای جدیدی نیافته، بلکه صَحَّت در مقابل فساد به همان معنای لغوی (تمامیت در برابر عدم تمامیت) است، از این رو در فقه و اصول، صَحَّت به معنای تام الاجزاء و الشرائط است (Akhund Khorasani).

معنای اصطلاحی اصل صحت

اصل در کتب اصولی و قواعد فقهی، با عبارت‌های گوناگون بیان شده است، از جمله: «اصاله الصحه فی فعل الغیر» (Ansari, 2011)؛ «اصاله الصحه فی العقود و اصاله حمل المسلم علی الصحیح بل العاقل مطلقاً» (Najafi, 1983)؛ «اصل صحت» (Khoei, 1998)؛ «قاعده الصحه فی عمل الغیر» (Subhani, 1993)؛ «قاعده حمل افعال المسلمین و اقوالهم علی الصحه و الصدق» (Naraq, 1996)؛ «اصاله الصحه فی الافعال الصادرة من الغیر او من النفس»؛ تمام این موارد یک معنا و مفهوم را می‌رسانند و آن این است که در زمان شک، اصل صحت جاری و آثار آن مترتب می‌گردد؛ و این شک می‌تواند در تمام ابواب فقه

معنای دوم

بر اساس اصطلاح دوم، اصل صحت قاعده‌ای فقهی است که در کتب علم اصول از آن بحث می‌شود و به مسلمانان اختصاص ندارد و بدین معناست که اگر در فعل کسی به لحاظ حکم وضعی، تردید شد که آیا آن را صحیح (تام الاجزاء و الشرائط) انجام می‌دهد یا نه، باید عمل او را بر صحت حمل کرد؛ مثلاً اگر معامله‌ای، چون خرید و فروش، ازدواج، طلاق، وکالت، رهن و... انجام بدهد همه این موارد بر صحت حمل می‌شود و آثار عقود یا ایقاعات مترتب می‌گردد.

جایگاه اصل صحت در عقود و ایقاعات

قاعده مورد بحث در جایی است که شبهه، موضوعی و منشا شک، اشتباه امور خارجی باشد؛ برای مثال، اگر امام و ماموم، هر دو به وجوب سوره در نماز معتقد باشند و در موردی، ماموم بداند امام سوره را نخوانده است، اما نداند آیا از روی عمد آن را ترک کرده است، تا نماز او باطل باشد و یا فراموش کرده است، تا نمازش صحیح باشد، در چنین موردی، اصل صحت جاری می‌گردد؛ برخلاف موردی که در صحت حکمی تردید شود و منشا شک، دلیل آن حکم باشد، که در این صورت، اصل مزبور جاری نمی‌گردد، مانند این که کسی معامله معاطاتی را صحیح دانسته و بر اساس آن، چیزی را با بیع معاطات خریده است، حال اگر شخصی در صحت آن معامله شک نماید و منشا شک او، شک در اصل صحت معامله معاطاتی باشد، در این جا نمی‌تواند با اجرای اصالت صحت، به صحت آن حکم کند (Akhund Khorasani; Iraqi, 1990; Na'ini, 1993; Naraq, 1996; Sadr, 1996).

شرایط جریان اصل صحت در ایقاعات

در رابطه با شرایط جریان اصل صحت می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱. شک در صحت گاه از جهت قابلیت فاعل است و گاه از جهت قابلیت مورد و گاه از جهت احتمال نبودن شرط یا وجود مانع؛

همچون اعمال عبادی، معامله و چه آن معامله عقد باشد یا ایقاع (Meshkini, 1995).

«اصل صحت» از قواعدی است که در کتب اصولی از آن بحث می‌شود و در موارد مختلفی قابل طرح است. اجمالاً می‌توان گفت اصل صحت به نوع برخورد و قضاوت انسان درباره گفتار و کردار و عقاید دیگران (مسلمانان یا اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان) مربوط می‌شود. بسیاری از کتب اصولی عرصه‌های مختلف این بحث را یکجا و در قالب یک اصل بحث کرده‌اند (Ansari, 1989; Haeri, 1993)؛ ولی برخی بحث اصل صحت را در دو عرصه و با دو برداشت متفاوت و با دو گروه از ادله و آثار و احکام به بحث گذاشته‌اند:

۱. اصل صحت به معنای حمل فعل مؤمن بر وجه صحیح و جایز، در مقابل قبیح (حرام و ممنوع) و ۲. اصل صحت به معنای حمل فعل دیگران بر وجه تام و کامل، در برابر ناقص. اصل صحت به معنای دوم مختص فعل مؤمن نیست، بلکه درباره همه مسلمانان، بلکه کافران نیز در برخی موارد جاری می‌شود (Khoei, 1996).

معنای اول

طبق برداشت نخست، اصل صحت بر پایه حسن ظن بناگذاری شده و اصلی اخلاقی شمرده می‌شود و بدین معناست که اگر در عمل مسلمان یا مؤمنی به لحاظ حکم تکلیفی، تردید حاصل شد که آنچه از او نمود می‌کند (گفتار، کردار، عقیده) حلال و مشروع است یا حرام و قبیح، باید عمل او را بر وجه مباح حمل کرد؛ مثلاً اگر کسی از دور سخنی گفت و مخاطب شک کرد آیا سلام می‌کند یا ناسزا می‌گوید، یا شخصی مایعی می‌نوشد و مشخص نیست که آب است یا شراب، یا مردی به همراه زنی مشاهده شد و هر دو به زوجیت اقرار کردند (Jassas, 1974)، در این موارد و مشابه آن‌که در جامعه فراوان اتفاق می‌افتد، اصل صحت اقتضا می‌کند که فعل آنان مباح دانسته شود و گفتار، کردار یا عقیده آنان بر وجه حسن حمل گردد.

برخی معتقد به شمول اصل صحت نسبت به هر سه مورد هستند (Ansari, 2011)؛ لیکن علامه و محقق، قدر مسلم از جریان اصل صحت را مورد اخیر دانسته و نسبت به مورد اول و دوم آن جاری نمی‌دانند (Hilli, 2009).

۲. شرط دیگر آن است که تحقق اصل عمل، مسلم و محرز باشد و فقط شک در صحت آن داشته باشیم، بنابراین، اگر شک در وجود عمل غیر داریم جای اجرای اصل صحت نیست، از این رو گفته شده اگر در افعالی که از عناوین قصدی است، شک کنیم به مجرد احراز صورت ظاهری عمل، اصل صحت جاری نمی‌شود، زیرا باید قصد فاعل نیز محرز گردد.

۳. صحت هر چیزی به حسب خود آن شیء و به اعتبار آثار آن است، بنابراین، بر اصل صحت در جزء، آثار صحت کل مترتب نمی‌شود؛ مثلاً اگر شک در حصول قبول در عقد بیع داریم، جریان اصل صحت در ایجاب، به معنای حصول نقل و انتقال نیست، زیرا اثر ایجاب صحیح، حصول نقل و انتقال نیست، بلکه قابلیت تاثیر در نقل و انتقال (مشروط به انضمام قبول) است.

همانطور که گفته شد، اصالت صحت به دو معنا به کار رفته است؛ یک معنا اصل اخلاقی و معنای دیگر، قاعده‌ای فقهی است که بر حمل فعل غیر بر صحت (Qudsi Mehr, 1998)، هنگام شک در صحت و فساد آن، دلالت نموده و آثار مترتب بر فعل صحیح را بر فعل آن شخص بار می‌نماید؛ خواه آن فعل، عقد باشد و خواه ایقاع، حتی در عبادات نیز به این اصل عمل می‌شود.

بنابراین، هرگاه کسی عقد یا ایقاعی جاری ساخت، برای مثال، زنی را نکاح کرد یا طلاق داد یا حیوانی را ذبح کرد یا جامه‌ای را شست، و سپس در صحت عمل وی تردید شد، با اجرای قاعده اصالت صحت، حکم به صحت آن می‌گردد و آثار شرعی و قانونی بر آن‌ها بار می‌شود؛ برای مثال، عقد نکاح وی صحیح دانسته می‌شود و آن زن همسر شرعی و قانونی وی محسوب می‌گردد.

بررسی مصادیق جریان اصل صحت در ایقاعات

در یک تقسیم بندی انواع ایقاعات به دو گروه ایقاع معین و ایقاع غیر معین تقسیم می‌شوند. بسیاری از فقها در کتاب‌های خود موارد ذیل را در زمره ایقاعات می‌دانند: طلاق، خلع، مبارات،ظهار، ایلاء، لعان، عتق، تدبیر و مکاتبه و استیلاء، اقرار، جعالة، ایمان و نذر. با توجه به اینکه بسیاری از نویسندگان حقوق، جعالة را در زمره عقود تقسیم بندی می‌کنند و از آنجا که برخی از موارد ذکر شده فوق، در حقوق امروزه کاربرد عملی نداشته، لذا بحث در باره مصادیق ایقاع که اصل صحت در آن‌ها جریان دارد را در این موارد ادامه می‌دهیم: طلاق، وصیت عهدی، ابراء، فسخ.

طلاق

در فقه امامیه، طلاق از جمله ایقاعات است و در این باره اختلافی وجود ندارد. طلاق را می‌توان با توجه به امکان برقراری مجدد روابط زناشویی به دو دسته طلاق رجعی و بائن تقسیم نمود. از بررسی فتاوی گوناگون در رابطه با طلاق می‌توان اینگونه برداشت نمود که اصل صحت در طلاق جاری می‌گردد. در ادامه به بیان چند مورد از این فتاوا می‌پردازیم:

- طلاق جاری می‌شود، شک حاصل می‌گردد در اینکه طلاق صحیح بوده است یا خیر؟ در این جا اصل را بر صحت طلاق می‌گذارند.
- در فقه امامیه شرط است که: «طلاق باید بصیغه و در حضور حداقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد» (ماده ۱۳۴ قانون مدنی)، چنانچه در عدالت شهود شک شود، آیا طلاق صحیح است یا خیر؟ بر طبق نظر علما اصل بر صحت طلاق گذاشته می‌شود.
- چنانچه فردی سواد کافی و عربی نداشته باشد و صیغه طلاق همسر خود را از روی رساله جاری نماید، و اکنون شک حاصل شود که طلاق صحیح بوده است یا خیر؟ حکم صحت بر آن جاری می‌شود.

وصیت عهدی

در کتب فقهی و حقوقی، وصیت به دو گروه تقسیم شده است؛ الف) وصیت عهدی، ب) وصیت تملیکی^۱. قول مشهور این است که وصیت عهدی یک ایقاع بوده اما وصیت تملیکی، عقد می‌باشد. به نظر می‌رسد که اصل صحت در هر کدام از این وصیت‌ها جاری می‌گردد. در این رابطه همانند طلاق، چند مورد از مصادیق جریان اصل صحت را بیان می‌نمائیم:

- یکی از سوال‌هایی که در وصیت عهدی مطرح است، اینکه موصی خود مثلاً پنجاه سال ندارد، ولی وصیت می‌کند که نماز پنجاه سال را برای وی به جای آورند، آیا اینگونه وصیت‌ها، صحیح است یا خیر؟ در جواب گفته‌اند که صحیح است، در این صورت قصد قربت صورت می‌گیرد، ممکن است براساس احتیاط نمازهایی هم که خوانده درست نبوده، و یا اینکه وی قصد نماز مستحبی را داشته باشد.
- اگر شخصی فوت کند، تردید حاصل شود که وصیتی داشته است یا خیر؟ اصل بر عدم آن می‌باشد. لذا در اینجا اصل صحت جریان پیدا نمی‌کند، چراکه تردید در وجود وصیت است.
- شخصی یک نفر را بعنوان ناظر در امور وصیت قرارداده و بدون اطلاع او اموری انجام شده باشد، آیا این عمل صحیح است یا خیر؟ فرموده اند چنانچه وصی طبق وصیت عمل کرده باشد، اموری که انجام گرفته، صحیح است. ولی در امور بعدی لازم است عنوان نظارت را رعایت کند (Fazel Movahedi Lankarani, 2004).

ابراء

«ابراء ایقاعی است رایگان که به موجب آن طلبکار از حق خویش می‌گذرد» (Katouzian, 2011). در رابطه با مبانی ابراء اختلاف نظر وجود دارد و نیز در رابطه با اینکه ابراء عقد است یا ایقاع و یا اینکه ابراء اسقاط است یا تملیک. با وجود این اکثر محققین ابراء را اسقاط و ایقاع دانسته‌اند (Baqeri, 2000).

در رابطه با اصل صحت و جریان آن در ابراء فقها در کتاب‌های خود مصادیقی از صحت و فساد ابراء را مورد بررسی قرار داده‌اند که یک مورد به عنوان نمونه ذکر می‌گردد:

اگر در ضمن عقدی مانند بیع، ابراء شرط می‌شود، سپس معلوم می‌شود که بیع باطل بوده است، سوالی که در اینجا مطرح نموده‌اند این است که آیا ابراء نیز باطل است یا خیر؟ در این باره اکثر علما این نظر را تایید نموده‌اند که ابراء صحیح است. آن‌ها بیان داشته‌اند که عقود مانند بیع، فقط داعی بر ابراء بوده و با توجه به اینکه ابراء یک ایقاع است، لذا بطلان بیع ربطی به ابراء ندارد. به تعبیر دیگر اطلاق ادله صحت ابراء شامل ابراء مذکور نیز می‌گردد (Najafi, 1983). به این نتیجه گیری ایراد گرفته و گفته‌اند اگر برائت ذمه به صورت شرط نتیجه در ضمن بیع گنجانده شود، بطلان بیع به شرط مذکور نیز سرایت خواهد نمود. به تعبیر دیگر در اینجا ادله صحت ابراء به صحت آن تاثیر ندارد، بلکه آنچه که موثر است، وجوب وفای به عهد است، با بطلان بیع، ابراء به عنوان شرط ابتدایی باقی خواهد ماند، که بنابر قول مشهور لزومی ندارد. گرچه این قول به نظر ما صحیح است ولی استدلال مذکور جای تامل دارد، امروزه بسیاری از صاحب نظران شرط ابتدایی را نیز الزام آور می‌دانند (Shekari, 1998).

در ضمن اگر ابراء به صورت شرط فعل گنجانده شود، و طلبکار نیز بدهکار را ابراء کند، باز ابراء صحیح نخواهد بود، چراکه ابراء مشروط به بیع صحیح صادر شده است.

^۱ است از اینکه شخصی یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور می‌نماید.

^۱ - وصیت تملیکی عبارت است از اینکه کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک کند. وصیت عهدی عبارت

فسخ

فسخ یکی از راه‌های انحلال عقد می‌باشد، جزو ایقاعات بوده و به نظر می‌رسد که در صورت شک در صحت فسخ، باید اصل صحت در آن جاری گردد.

در این مورد نیز همانند موارد قبل پیش خواهیم رفت:

- در خیار غبن، شخصی فکر می‌کند که مغبون شده، لذا بیع را فسخ می‌کند، بدون اینکه نسبت به فسخ یقین حاصل کرده باشد، بعد معلم می‌شود که ظن وی درست بوده است، فسخ وی صحیح می‌باشد.
- اگر شخصی در معامله‌ای خیار فسخ داشته باشد، اگر بعد از گذشت وقت خیار، ادعا کند که در وقت خیار، از اختیارش استفاده نموده و معامله را فسخ نموده است، ادعای بروقوع فسخ (ایقاع) پذیرفتنی نیست (Ansari, 2011).

استثنائات جریان اصل صحت در ایقاعات

اصل صحت دایره گسترده‌ای دارد و بسیاری از اعمال مردم را در برمی‌گیرد اما مواردی وجود دارد که این اصل نسبت به آن‌ها جاری نمی‌شود که در زیر اشاره می‌گردد:

بیع وقف

برخی اعمال وجود دارد که طبیعت آن‌ها مبتنی بر فساد است به طوری که صحیح بودن آن‌ها امری استثنایی تلقی می‌شود. در این اعمال می‌توان به بیع وقف اشاره نمود. قانونگذار جمهوری اسلامی ایران اجازه بیع وقف را نداده و اصل بر این است که وقف غیر قابل بیع است. تنها قانونگذار در مواردی خاص و استثنایی اجازه فروش مال وقفی را داده که دایره آن خیلی محدود می‌باشد.

فروش عین مرهونه

فروش عین مرهونه نیز مثل بیع وقفی به عنوان استثنا تلقی شده و شایسته نیست مالی که عین آن در رهن دیگری است به راحتی بتوان فروخت. این امر با حق مسلم مرتهن مخالف می‌باشد؛ البته

استثنای این حکم این است که با اجازه مرتهن می‌توان آن را فروخت. فروش عین مرهونه نیز مثل بیع وقفی به عنوان استثنا تلقی شده و شایسته نیست مالی که عین آن در رهن دیگری است به راحتی بتوان فروخت. این امر با حق مسلم مرتهن مخالف می‌باشد؛ البته استثنای این حکم این است که با اجازه مرتهن می‌توان آن را فروخت.

در این موارد و در خصوص بیع وقف، هرگاه در رابطه با صحت و بطلان معامله شک شود حکم به بطلان معامله داده می‌شود چراکه طبیعت این قبیل معاملات اقتضا می‌کند که باطل باشند، البته اگر دلیل دیگری برای صحت این معاملات داشته باشیم می‌توانیم این دلایل را قبول کنیم و حکم به صحیح بودن معامله بدهیم. وقتی می‌گوییم دلیل اصلی صحت سیره عقل است و عقلا براساس عقل خود حکم به صحیح بودن اصل صحت داده‌اند، پس همین عقلا با مشاهده وضعیت بیع وقف و بیع مرهونه به بطلان این معاملات رأی داده‌اند و صحیح بودن آن را امری خلاف می‌دانند.

عمل در عمل

مواردی وجود دارد که در آن انجام دهنده‌ی عمل در عمل خود متهم است؛ به این معنی که قرائن و شواهدی وجود دارد که عادتاً این قرائن رأی به فساد بودن معامله می‌دهد. در این موارد حکم به درست بودن معامله خلاف اصل است و باید حکم به باطل بودن معامله داد. برای مثال شخصی به وکیل وکالت می‌دهد تا اموال گوناگون برای وی بخرد و این اموال در شرایط عادی احتیاج به وزن کردن دارد. چنانچه وکیل مدعی گردد که همه این اموال را در مدت کوتاهی خریداری نموده و بعد از خرید آن‌ها را وزن و کیل نیز نموده است، در حالی که در شرایط عادی وزن کردن همه این اموال به لحاظ این که وقت زیادی را بایستی صرف می‌کرده ممکن نبوده پس باید عادتاً در این موارد حکم به عدم صحت معامله داد. علت آن هم این است که قرائنی وجود دارد که موجب سوء ظن نسبت به ادعای مدعی می‌شود، بنابراین همان‌گونه که

اشاره شد چون اصل صحت، اصلی عقلی است، فلذا عقل حکم به فساد بودن این معامله را دارد (Khamsah, 2015).

دیدگاه فقها و حقوقدانان

اصل صحت از جمله قواعد متداول و مشهور در منابع فقهی می باشد که البته حقوقدانان نیز از آن بسیار بهره می برند. این قاعده زمان شک در صحت و یا فساد فعل، استفاده می شود و نتیجه آن حکم به صحت می باشد و آثار یک عمل صحیح نیز بر آن مترتب می گردد.

تمام فقها و حقوقدانان در اینکه اصل صحت در ایقاعات جاری می شود اتفاق نظر دارند به جز دو نفر. از میان فقها و از میان حقوقدانان تنها با این اتفاق نظر مخالف هستند.

اما دیدگاه مخالف یک نفر مانع از عمل به مشهور نمی شود لذا در این قسمت به بیان نظرات متفق دو گروه فقها و حقوقدانان می پردازیم.

دیدگاه فقیهان

اکثر فقها در اینکه اصل صحت در ایقاعات جریان دارد، تردیدی ندارند لذا به بیان نظر تعدادی از این فقیهان می پردازیم:

- کاشف الغطاء بیان می دارد که: «همانطور که اصل صحت در مخلوقات خدا بر صحت است، اصل در همه اقوال و افعال انسان بالغ هم بر صحت است... بنابراین همه عقود و ایقاعات را باید حمل بر صحت نمود، مگر اینکه دلیلی بر خلاق آن اقامه شود... و همان گونه که کارهای خود را حمل بر صحت می کنیم، افعال و اقال دیگران، اعم از عبادات، عقود و ایقاعات آنها را نیز باید بر صحت حمل کرد. در این حکم فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان نیست (Kashif al-Ghita, 1999).

- شهید ثانی معتقد است در مواردی که دو طرف عقد در برخی از شرایط صحت بیع و غیر آن، اختلاف داشته باشند، قول مدعی صحت را مقدم داشته و نیز ایشان پس

از ذکر نمونه ای در این مورد می نویسد: «همین سخن در ایقاعات نیز جریان دارد» (Shahid Thani, 1978).

- مرحوم خوئی همچنین اصل صحت را در ایقاعات جاری می داند و در جایگاه استدلال به آیات (اوفوا بالعقود) و (تجارت عن تراض) استناد می جوید، به این صورت که اگر در آیه (اوفوا بالعقود) مراد معنای لغوی عقد باشد، پس شامل ایقاعات نیز می شود (Khoei, 1996) و بسیاری دیگران از فقیهان که قائل به جریان اصل صحت در ایقاعات می باشند (Khomeini, 2002).

دیدگاه حقوقدانان

اکثر حقوقدانان نیز قائل به اجرای اصل صحت در ایقاعات می باشند و بیان می دارند که مصلحت مربوط به پایان دادن به نزاع و سرگردانی حاصل از ابهام واقع در عقد و ایقاع، یکسان می باشد (Katouzian, 2011).

برای این ادعا به ماده ۲۲۳ قانون مدنی تمسک می جویند: «هر معامله ای که واقع شود، محمول بر صحت است؛ مگر اینکه فساد آن معلوم شود». آنان بیان می دارند که چون مقصود از معامله معنای اعم از عقد و ایقاع می باشد، لذا اصل صحت در ایقاعات هم جاری هست، مگر آنکه خلافش ثابت گردد (Jafari Langarudi, 1964).

جناب لنگرودی بیان می دارد که: «از مسائل و نمونه های مذکور معلوم می شود که اصل صحت در عقود و ایقاعات، حکم واحد دارد؛ هرچند که به علت وسعت مباحث عقود، اصل صحت را بر پایه عقود و قراردادهای می گردانند» (Jafari Langarudi, 1964).

نتیجه گیری

«اصل صحت» از قواعدی است که در کتب اصولی از آن بحث می شود و در موارد مختلفی قابل طرح است. اجمالا می توان گفت

قابلیت مورد و گاه از جهت احتمال نبودن شرط یا وجود مانع. ۲-
تحقق عمل، مسلم و محرز باشد و فقط شک در صحت آن داشته
باشیم. ۳- اجرای اصل صحت تنها درباره خود شیء می باشد نه
جزئیات آن.

اما در رابطه با ایقاعات که به دو دسته ایقاعات معین و غیر معین
تقسیم می گردد، بحث در رابطه با مصادیقی که اصل صحت در
آنها جریان دارد شامل این موارد می شود: طلاق، وصیت عهدی،
ابراء و فسخ. فقها و حقوقدانان اجرای اصل صحت در این موارد
را پذیرفته و با فتوای خود در موارد مختلف مهر تأیید بر آن زده اند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The principle of validity (*aṣl al-ṣiḥḥah*) in Islamic jurisprudence and civil law is a foundational legal doctrine applied when there is uncertainty regarding the validity of a legal act. While this principle has traditionally been explored in the context of bilateral legal transactions (*'uqūd*), its application to unilateral acts (*īqā'āt*) remains a subject of debate among jurists and legal scholars. The article addresses the theoretical and practical dimensions of invoking this principle in unilateral legal acts such as divorce, testamentary dispositions, discharge of obligations (*ibrā'*), and unilateral termination (*fash*), analyzing whether and under what conditions such acts can benefit from the presumption of validity. The fundamental distinction between contracts and unilateral acts lies in the number of involved parties—contracts requiring mutual agreement, while unilateral acts proceed based solely on the

اصل صحت به نوع برخورد و قضاوت انسان درباره گفتار و کردار
و عقاید دیگران (مسلمانان یا اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان)
مربوط می شود. بسیاری از کتب اصولی عرصه های مختلف این
بحث را یکجا و در قالب یک اصل بحث کرده اند؛ ولی برخی بحث
اصل صحت را در دو عرصه و با دو برداشت متفاوت و با دو گروه
از ادله و آثار و احکام به بحث گذاشته اند: ۱- اصل صحت به معنای
حمل فعل مؤمن بر وجه صحیح و جایز، در مقابل قبیح (حرام و
ممنوع) و ۲- اصل صحت به معنای حمل فعل دیگران بر وجه تام
و کامل، در برابر ناقص. اصل صحت به معنای دوم مختص فعل
مؤمن نیست، بلکه درباره همه مسلمانان، بلکه کافران نیز در برخی
موارد جاری می شود. قاعده مورد بحث در جایی است که شبهه،
موضوعی و منشا شک، اشتباه امور خارجی باشد؛ اصل صحت
جاری می گردد.

در رابطه با شرایط جریان اصل صحت می توان به این موارد اشاره
نمود: ۱- شک در صحت، گاه از جهت قابلیت فاعل و گاه از جهت

declaration of one party. The article begins by conceptualizing *īqā'* and differentiating it from *'aqd*. For example, in unilateral acts such as divorce or *ibrā'*, a single party's volition suffices to initiate and complete the legal act without the need for acceptance from another party (Khoei, 1998; Najafi, 1983). The author emphasizes that this difference significantly impacts the extent to which doubt might arise, thereby influencing the application of *aṣl al-ṣiḥḥah*. In cases involving contracts, mutual declarations reduce ambiguity, making the application of the principle less frequent or critical. Conversely, the very nature of unilateral acts heightens the probability of doubt, thereby making the principle more relevant—but also more contentious in its application.

The principle of validity is deeply rooted in both linguistic and jurisprudential traditions. Linguistically, *aṣl* means "foundation" or "basis," and *ṣiḥḥah* denotes "health,"

"completeness," or "integrity" (Akhund Khorasani; Farahidi, 1988; Fayyumi, 1989). Jurisprudentially, the principle refers to the presumption that actions of legal consequence are valid unless proven otherwise. This presumption operates under two primary interpretations. The first is ethical and moral—assuming others' actions are good and permissible unless clearly otherwise (Jassas, 1974). The second is legalistic—assuming that the technical requirements of a legal act are fulfilled unless invalidity is substantiated. Importantly, this latter interpretation can be applied universally, even to non-Muslims, provided the conditions are appropriate (Khoei, 1996). These dual perspectives illustrate how *aṣl al-ṣiḥḥah* straddles both moral and technical domains. In practical legal reasoning, this principle helps prevent unnecessary invalidations, sustains legal certainty, and upholds social trust. However, its utility is constrained by the nature of the doubt involved. For instance, when the doubt arises from a factual ambiguity about an external circumstance (e.g., whether two witnesses were just), the principle may apply. But if the doubt stems from a legal uncertainty (e.g., whether a certain transaction is valid in principle), the application becomes problematic (Iraqi, 1990; Na'ini, 1993; Naraq, 1996; Sadr, 1996).

The article delineates several conditions necessary for applying the principle of validity to unilateral legal acts. First, the act must be positively known to have occurred, with uncertainty limited solely to its validity. If the occurrence itself is in question, the principle cannot be invoked. Second, the nature of the doubt must be objective, not speculative. Third, the principle applies only to the entirety of the act, not to its isolated components. For example, in a sales contract, if the acceptance is in doubt, the validity of the offer alone does not result in a valid contract. Furthermore, the principle does not apply to acts inherently

surrounded by presumption of invalidity—such as the sale of endowed property (*waqf*) or mortgaged goods without permission—unless valid legal justification exists. This suggests that the principle of validity must be invoked with contextual discernment. If surrounding circumstances cast substantial doubt on the actor's intention or the legal environment in which the act was performed, reliance on *aṣl al-ṣiḥḥah* may lead to erroneous legal conclusions (Khamsah, 2015). Thus, while the principle is conceptually expansive, its application must be judiciously constrained in practice.

The article further explores the application of the principle across specific types of unilateral legal acts. Divorce (*ṭalāq*), testamentary disposition (*waṣīyyat 'ahdiyya*), discharge of obligation (*ibrā'*), and unilateral rescission (*fash*) serve as primary examples. For divorce, which is undoubtedly a unilateral act in Imāmī jurisprudence, the article presents juristic positions confirming that *aṣl al-ṣiḥḥah* ensures the legal effect of the divorce despite uncertainties surrounding procedural elements, such as the competence of witnesses or the linguistic ability of the divorcing party. Similarly, in testamentary dispositions, the principle is upheld even in cases where the deceased's capacity or intent is ambiguous, provided the act of disposition is confirmed (Fazel Movahedi Lankarani, 2004). In *ibrā'*, the article confirms the general consensus among jurists that this is a unilateral act of waiver and not a contract. Thus, even if the underlying contract (e.g., sale) is invalid, the attached *ibrā'* clause may still be upheld independently (Baqeri, 2000; Katouzian, 2011; Shekari, 1998). Regarding unilateral rescission, the article highlights its classification as an *īqā'* and argues that as long as doubt concerns only the effectiveness and not the existence of the act, the principle should apply. These examples reinforce the practical relevance of *aṣl al-ṣiḥḥah* in unilateral contexts, while

simultaneously illustrating its doctrinal boundaries.

Notwithstanding its wide acceptance, the article also identifies exceptions to the application of the principle of validity. Some acts are presumed invalid due to their inherent legal structure or prevailing jurisprudential norms. For instance, the sale of endowed property (waqf) is typically void unless exceptional circumstances apply. Similarly, the sale of mortgaged assets without the mortgagee's permission is generally invalid. In these cases, the very nature of the transaction contradicts legal norms, thereby disqualifying it from the application of *aṣl al-ṣiḥḥah*. Another notable exception occurs when the individual performing the act is implicated in its suspected invalidity—for instance, when a representative claims to have completed a series of complex actions in an unrealistically short period, casting doubt on the claim's plausibility. In such cases, the surrounding context undermines the presumption of validity. Thus, the principle is not absolute and is overridden by contextual, legal, or rational counter-evidence that suggests invalidity more strongly than presumptive validity.

The article concludes by examining the consensus of jurists and legal scholars regarding the application of *aṣl al-ṣiḥḥah* to unilateral acts. The overwhelming majority of classical and contemporary jurists affirm the principle's applicability, referencing authoritative sources and Qur'anic injunctions such as "O you who have believed, fulfill [all] contracts" (Qur'an 5:1). Some scholars, like Kashif al-Ghita, advocate for a universal presumption of validity that encompasses all human actions, including both contracts and unilateral acts (Kashif al-Ghita, 1999). Others, like Shahid Thani, explicitly extend the principle to unilateral acts after establishing it in contracts (Shahid Thani, 1978). Even among legal theorists, the principle's applicability is widely accepted based on Article 223 of the

Iranian Civil Code, which broadly defines transactions to include both 'uqūd and iḳā'āt (Jafari Langarudi, 1964). Langarudi underscores the equivalence of the principle's application in both types of legal acts, arguing that the prevalence of its application in contracts is more a matter of emphasis than of conceptual limitation. This broad consensus reinforces the operational utility of *aṣl al-ṣiḥḥah* across legal domains while also affirming its foundational place in both jurisprudence and statutory interpretation.

In conclusion, the principle of validity serves a pivotal function in upholding legal certainty, minimizing litigation, and ensuring the efficient execution of legal norms in both contractual and unilateral contexts. While its application to unilateral legal acts is subject to specific conditions and exceptions, its foundational logic remains intact across a wide array of legal operations. Through a comprehensive review of juristic thought, statutory law, and illustrative cases, this article substantiates that *aṣl al-ṣiḥḥah* is not merely a theoretical abstraction but a practical tool for navigating legal ambiguity in diverse contexts. The principle's nuanced application to unilateral acts affirms its flexibility while safeguarding the integrity of legal processes.

References

- Akhund Khorasani, M. K. *Kifayat al-Usul PB - Ketabforushi Eslamiyeh*.
- Ala'i, S. a.-D. K. K. (2004). *al-Majmu' al-Madhhab fi Qawa'id al-Madhhab*. al-Maktabah al-Makkiyyah.
- Ansari, S. M. (1989). *Fara'id al-Usul*.
- Ansari, S. M. (2011). *Makasib* (Vol. 11). Majma' al-Fikr al-Islami.
- Baqeri, A. (2000). The Nature of Ibra'. *Islamic Studies*(49).
- Farahidi, K. i. A. (1988). *al-Ayn*. Mu'assasat Dar al-Hijrah.
- Fayyumi, A. i. M. (1989). *al-Misbah al-Munir*. al-Maktabah al-Asriyyah.
- Fazel Movahedi Lankarani, M. (2004). *Jami' al-Masa'il*.
- Haeri, A. a.-K. (1993). *Durar al-Fawa'id*. 22 Bahman Publications.

- Hakim, S. M. T. (1997). *al-Usul al-Ammah*. Majma' al-Jihani Ahl al-Bayt (a.s.).
- Hilli, H. i. Y. (2009). *Tadhkirat al-Fuqaha'*. Maktabat al-Murtadawiyyah.
- Husseini, S. M. A. a.-F. (1996). *al-Anawin al-Fiqhiyyah* (Vol. 2). Mu'assasat al-Nashr al-Islami.
- Ibn Badran, A. a.-Q. i. A. (1981). *al-Madkhal ila Madhhab al-Imam Ahmad ibn Hanbal*. Mu'assasat al-Risalah.
- Ibn Manzur, M. i. M. (1989). *Lisan al-Arab*. Dar al-Fikr lil-Tiba'ah wa al-Nashr wa al-Tawzi'.
- Ibn Subki, A. i. A. a.-K. (1984). *al-Ibhaj fi Sharh al-Minhaj*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Iraqi, D. a.-D. (1990). *Minhaj al-Usul*. Dar al-Balaghah.
- Jafari Langarudi, M. J. (1964). *Danishnameh-ye Huquq*. University of Tehran.
- Jassas, A. i. A. (1974). *Ahkam al-Qur'an*. Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Jawhari, I. i. H. (1983). *al-Sahah*. Dar al-Ilm lil-Malayin.
- Kashif al-Ghita, J. i. K. (1999). *Kashf al-Ghita' an Mubhamat al-Shari'ah al-Gharra'*.
- Katouzian, N. (2011). *A'mal Huquqi, Qarardad-Iqa'*. Nashr Mizan.
- Khamsah, A. F. (2015). The Principle of Validity from a Jurisprudential and Legal Perspective and Its Application in Concluded Contracts. *Iranian Laws and Judicial Opinions*(25).
- Khoei, A. Q. (1998). *Dirasat fi 'Ilm al-Usul*. Mu'assasat Da'irat al-Ma'arif al-Fiqh al-Islami bar Madhhab Ahl al-Bayt (a.s.).
- Khoei, S. A. Q. (1996). *Misbah al-Fuqaha'* (Vol. 1). Ansariyan.
- Khomeini, R. (2002). *al-Istishab*. al-Nass.
- Meshkini, A. (1995). *Istilahat al-Usul wa Mu'azzam Abhatha*. Nashr al-Hadi.
- Na'ini, M. H. (1993). *Ajwad al-Taqrirat*. Ketabforushi Mustafawi.
- Najafi, M. H. (1983). *Jawahir al-Kalam* (Vol. 7).
- Naraq, A. i. M. M. (1996). *Awa'id al-Ayyam fi Bayan Qawa'id al-Ahkam*. Daftar Tablighat Islami-ye Howzeh.
- Qudsi Mehr, K. (1998). *al-Furuq al-Muhimmah fi al-Usul al-Fiqhiyyah*. Dar al-Tafsir.
- Razi, M. i. U. i. a.-H. (1980). *al-Mahsul fi 'Ilm al-UsulCY - Riyadh*. Jami'at al-Imam Muhammad ibn Saud.
- Sadr, M. B. (1996). *Buhuth fi 'Ilm al-UsulCY - Qom*. Mu'assasat Da'irat al-Ma'arif al-Fiqh al-Islami.
- Shahid Thani, Z. a.-D. i. A. (1978). *al-Rawdah al-Bahiyyah fi Sharh al-Lum'ah al-Dimashqiyyah*. Jami'at al-Najaf al-Diniyyah.
- Shawkani, M. i. A. i. M. (1991). *Irshad al-Fuhul*. Dar al-Fikr.
- Shekari, R. (1998). Initial Condition. *Journal of the Faculty of Law and Political Science*(39).
- Subhani Tabrizi, J. (1993). *al-Mahsul fi 'Ilm al-Usul*. Mu'assasat Imam Sadiq (a.s.).